

علم اصول الفقه

۱۹-۱۰-۱۹ مبادئ علم اصول فقه ۳۸

دراسات الأستاذ:
مهدي الهادي الطهراني

بَابُ صِفَةِ الْإِيمَانِ

• ١ - بِالإِسْنَادِ الأوَّلِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ عَنِ جَابِرِ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ الْإِيمَانَ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ عَلَى الصَّبْرِ وَالْيَقِينِ وَالْعَدْلِ وَالْجِهَادِ

• فَالصَّبْرُ مِنْ ذَلِكَ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى الشَّوْقِ وَالْإِشْفَاقِ وَالزُّهْدِ وَالتَّرَقُّبِ فَمَنْ اشْتَقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَلًا عَنِ الشَّهَوَاتِ وَمَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ رَجَعَ عَنِ الْمُحَرَّمَاتِ وَمَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا هَانَتْ عَلَيْهِ الْمُصِيبَاتُ وَمَنْ رَاقَبَ الْمَوْتَ سَارَعَ إِلَى الْخَيْرَاتِ وَ

بَابُ صِفَةِ الْإِيمَانِ

• الْيَقِينُ عَلَى أَرْبَعٍ شُعَبٍ تَبْصِرَةُ الْفِطْنَةِ وَ تَأْوِيلُ الْحِكْمَةِ وَ مَعْرِفَةُ الْعِبْرَةِ وَ سُنَّةَ الْأَوَّلِينَ فَمَنْ أَبْصَرَ الْفِطْنَةَ عَرَفَ الْحِكْمَةَ وَ مَنْ تَأْوَّلَ الْحِكْمَةَ عَرَفَ الْعِبْرَةَ وَ مَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ عَرَفَ السُّنَّةَ وَ مَنْ عَرَفَ السُّنَّةَ فَكَانَمَا كَانَ مَعَ الْأَوَّلِينَ وَ اهْتَدَى إِلَى الَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَ نَظَرَ إِلَى مَنْ نَجَا بِمَا نَجَا وَ مَنْ هَلَكَ بِمَا هَلَكَ وَ إِنَّمَا أَهْلَكَ اللَّهُ مَنْ أَهْلَكَ بِمَعْصِيَتِهِ وَ أَنْجَى مَنْ أَنْجَى بِطَاعَتِهِ

بَابُ صِفَةِ الْإِيْمَانِ

- وَالْعَدْلُ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ غَامِضِ الْفَهْمِ وَ غَمْرِ الْعِلْمِ وَ زَهْرَةَ الْحُكْمِ وَ رَوْضَةَ الْحِلْمِ فَمَنْ فَهَمَ فَسَّرَ جَمِيعَ الْعِلْمِ وَ مَنْ عَلِمَ عَرَفَ شَرَائِعَ الْحُكْمِ وَ مَنْ حَلَمَ لَمْ يُفْرِطْ فِي أَمْرِهِ وَ عَاشَ فِي النَّاسِ حَمِيداً
- وَالْجِهَادُ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الصِّدْقِ فِي الْمَوَاطِنِ وَ شَتَّانِ الْفَاسِقِينَ فَمَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ شَدَّ ظَهْرَ الْمُؤْمِنِ وَ مَنْ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ أَرْغَمَ أَنْفَ الْمُنَافِقِ وَ أَمِنَ كَيْدَهُ وَ مَنْ صَدَقَ فِي الْمَوَاطِنِ قَضَى الَّذِي عَلَيْهِ وَ مَنْ شَتَّى الْفَاسِقِينَ غَضِبَ لِلَّهِ وَ مَنْ غَضِبَ لِلَّهِ غَضِبَ اللَّهُ لَهُ فَذَلِكَ الْإِيْمَانُ وَ دَعَائِمُهُ وَ شُعْبُهُ

مبدء بمعنى الاخص

- آن دسته از تصورات یا تصدیقاتی را که مسایل یک علم بر آن توقف دارد، مبدء به معنای اخص می‌نامیم و عموماً منطقی‌ها در اطلاق لفظ مبدء، همین معنا را اراده کرده‌اند.

مبدء بمعنى الاخص

- آنچه تا الآن در مورد تقسیمات مبادی ذکر کردیم، ناظر به همین معنا از مبادی است و با توجه به آنچه گذشت، مبادی به معنای اخص در یک علم، گاهی مبدء تمام مسایل یا مبدء بخش وسیعی از مسایل یک علمند (یعنی تصورات و تصدیقاتی هستند که در بسیاری از مسایل علم به آنها نیازمندیم) و گاهی فقط مربوط به یک یا بعضی مسایل خاص می‌باشند (یعنی در یک مسأله یا چند مسأله‌ی خاص مورد استفاده قرار می‌گیرند).

مبدء بمعنى الاعم

- در کنار اصطلاح مبدء بمعنى الاخص، اصطلاح ديگرى است كه ابن حاجب آن را به كار برده و تفتازانى در تهذيب المنطق به آن اشاره کرده است. مبدء را در اين اصطلاح، مبدء به معنای اعم می نامیم.

مبدء بمعنى الاعم

- مراد از این مبادی، آن مطالبی است که در مسایل یک علم، به نحوی از انحا تأثیر دارند و علم به آنها باعث بصیرت نسبت به دانش مورد نظر می شود، اگر چه ممکن است مستقیماً در موضوع و محمول قضایا یا در استنتاجات آنها به کار گرفته نشوند. این اصطلاح، معنایی وسیع تر از اصطلاح قبل را در بر می گیرد، یعنی شامل تمامی مبادی بمعنی الاخص و غیر آنها می شود.

مبدء بمعنى الاعم

- بحث-هایی پیرامون تعریف یک علم، از جمله مبادی به معنای اعم هستند. به عنوان مثال تعریف علم اصول و این که به چه چیزی مسأله‌ی اصولی گفته می‌شود و معیار و ضابطه‌ی آن چیست، در هیچ مسأله‌ی اصولی به کار نمی‌رود و جزو موضوع یا محمول آن مسایل نیست و در استدلال اصولی، جزو مقدمات استدلال قرار نمی‌گیرد.

مبدء بمعنى الاعم

- پس اگر در تعریف علم اصول، آن را دانشی بدانیم که از عناصر مشترک استنباط سخن می‌گوید، این مطلب در هیچ یک از مسایل علم اصول، نه به عنوان مبدء تصوری و نه به عنوان مبدء تصدیقی، نقشی ندارد. یعنی مثلاً بخشی از تصور صیغه-ی امر یا بخشی از تصور خبر واحد، متوقف یا مربوط به تصور تعریف علم اصول نیست. ما می‌توانیم صیغه-ی امر یا خبر واحد را بدون شناخت تعریف علم اصول تصویر کنیم. اما با این که این دانسته به صورت خاص، نقش واضح و روشنی در مسایل علم ندارد، موجب پیدایش بینش طالب علم نسبت به تمام مسایل علم اصول می‌گردد و در تصور آنها تأثیر بسزایی دارد.

مبدء بمعنی الاعم

- به عنوان مثال با تعریف علم اصول در می یابیم که چرا از حجیت خبر واحد بحث می کنیم، اما از حجیت خود سنت (قول، فعل و تقریر معصوم علیه السلام) سخنی به میان نمی آوریم؟ چرا حجیت خود سنت، مسأله ای اصولی نیست و در زمره-ی مباحث کلامی قلمداد می شود؟

مبدء بمعنى الاعم

- در جای خود خواهد آمد که خبر واحد، یعنی نقل سنت، یک مسأله‌ی اصولی و غیر از خود سنت است. جایگاه بحث سنت در علم کلام است و بحث از آنها در علم اصول استطرادی است. بحث در مورد قرآن نیز همین گونه است. بحث حجیت قرآن، بحثی کلامی و بحث ظواهر قرآن، بحث اصولی به حساب می‌آید. خود قرآن، قطع نظر از بحث ظاهر و نص، در نظر اصولی، حجت است چون در علم کلام، حجیت آن منقح شده است.

مبدء بمعنى الاعم

- بنابراین اصطلاح مبادی بمعنى الاعم، اموری را در بر می گیرد که تحت مبادی بمعنى الاخص نیست و از آنجا که مبادی بمعنى الاخص را نیز شامل می شود، گستره ی وسیع تری دارد.

مبادی مورد بحث در یک علم

- در بحث مبادی علم قاعدتاً مبادی بمعنی الاعم، مبادی مستقیم و مبادی اختصاصی مورد بحث قرار می‌گیرند.
- اما مبادی غیر مستقیم و مبادی مشترک از بحث مبادی یک علم؛ خارج می‌گردند؛ زیرا در این صورت باید تمامی علوم که علم مورد نظر بر آنها توقف دارد، مطالعه و بررسی شود.

مبادی مورد بحث در یک علم

- از سوی دیگر فقط مبادی بمعنی الاخص که در قضایا به نحو تصویری و تصدیقی نقش دارد، وارد نمی‌شوند، چه مبادی بمعنی الاعم، همان گونه که بیان شد، در افزایش دید نسبت به یک علم تأثیر فراوانی دارند.

مبادی مورد بحث در یک علم

- البته گاهی و به ندرت، مبادی با واسطه طرح می‌گردند. دلیل آن، اهمیت مبدء با واسطه-ی مذکور و تأثیر گسترده‌ی آن بر مسایل یک علم است. مثلاً ممکن است یک مسأله‌ی فلسفی با این که مبدء مستقیم اصول به حساب نمی‌آید، به علت نقشی که در مسایل علم اصول ایفا می‌کند، جزو مبادی علم اصول قرار گیرد؛ اگر چه واضح است این نقش به واسطه-ی نقشی است که در علم کلام دارد.

مبادی مورد بحث در یک علم

- از آن سوی ممکن است در یک علم از مبادی-ای سخن به میان آید که خاص به آن علم نیست و از مبادی اختصاصی به شمار نمی آید. مثلاً ممکن است به دلیل ترابط نزدیک علم اصول و علم فقه با هم، مبادی-ای در علم اصول قرار گیرد که مبدء فقه هم باشد.

مبادی مورد بحث در یک علم

- اصول بخش اشتراکی استدلال‌های فقهی و فقه بخش اختصاصی آنها را عهده دار است هر استدلال فقهی (قیاس استنباط) یک مقدمه‌ی عام دارد و یک مقدمه‌ی خاص. اصول از مقدمه‌ی عام و فقه از مقدمه‌ی خاص سخن می‌گویند. این دو علم اگر چه از هم جدایند اما بسیار به هم نزدیکند. به همین دلیل مبادی یکی، ممکن است مبادی دیگری هم باشد.

مبادی مورد بحث در یک علم

- بنابراین سعی و همّ ما در اصول بر طرح مبادی بمعنی الاعم، بی واسطه و اختصاصی است؛ هر چند ممکن است برخی مبادی به دلیل اهمیت، مبدء با واسطه یا به دلیل ترابط اصول با علم دیگر، مبدء مشترک باشند و از آنجا که اصول بیشترین ارتباط را با فقه دارد و نزدیکترین علم به فقه به حساب می‌آید، اغلب مبادی مشترک، مبادی مشترک بین اصول و فقه است. اصول ارتباط کمتری با منطق، فلسفه، کلام یا تفسیر دارد، از این روی از مبادی مشترک اصول با هر یک از آنها، تقریباً اصلاً سخنی به میان نمی‌آوریم.

مبادی مورد بحث در یک علم

- از سوی دیگر، آن دسته از مبادی بمعنی الاعم که مربوط و مخصوص به یک مسأله‌ی خاص اصولی است، در مقدمات همان مسأله طرح و بررسی می‌شود و در زمره‌ی مبادی علم اصول قرار نمی‌گیرد.

مبانی تصویری

- فصل اول: تعریف علم اصول
- هر تعریفی که در مورد علوم ارایه شود، به اصطلاح منطقی «رسم» است؛ زیرا تعریف حدّی، یعنی بیان جنس و فصل، در مورد آنان ممکن نیست.

فصل اول: تعریف علم اصول

- تعریف حدی، اجزای ماهیت یک شیء را بیان می‌کند و این گونه تعاریف صرفاً در اموری معنا دارد که دارای ماهیت یگانه‌ای باشند؛ به گونه‌ای که بتوان برای آن ماهیت، جنس و فصلی پیدا کرد.

فصل اول: تعریف علم اصول

- در حالی که در اصول، فقه، فلسفه، کلام و به طور کلی در تمام علوم، با مجموعه‌ای از قضایا رو برو هستیم؛ نه با شیء خاصی که دارای ماهیت خاص و جنس و فصل خاصی باشد. هر مجموعه از قضایا که علم خاصی را تشکیل می‌دهند، مرز معین و مشخص دارند که بدان وسیله از سایر دانش‌ها متمایز می‌گردند. رسم یک علم ما را به این مرزها رهنمون می‌گردد.

فصل اول: تعریف علم اصول

- برخی از قداما چون شیخ مفید، اصلاً اصول را تعریف نکردند. در تذکره که قدیمی‌ترین کتاب اصولی موجود است، مجموعه‌ای از مباحث ذکر شده است، بدون این که تعریفی از اصول ارائه گردد.

فصل اول: تعريف علم اصول

• سيد مرتضى در ذريعه و شيخ طوسى در عده، علم اصول را به «ادله‌ى فقه» تعريف كردند: «اصول الفقه هى ادله الفقه» و در تفاوت اصول فقه با استدلال‌هاى فقهى گفتند كه اصول فقه، ادله‌ى فقه به نحو اجمالى و ادله‌ى موجود در فقه، ادله‌ى فقه به نحو تفصيلى است.*

• * ر.ك: سيد مرتضى علم الهدى، الذريعة، ج ۱، ص ۷؛ شيخ طوسى، العدة، ج ۱، ص ۷؛ تأملات در علم اصول فقه (تقرير درس خارج اصول استاد مهدى هادوى تهرانى)، دفتر اول: علم اصول از آغاز تا امروز، بحث «مقايسه‌ى ذريعه با عده».

فصل اول: تعریف علم اصول

- بعدها خواهیم گفت: این سخن با تفسیری که شهید صدر عرضه می‌کند به تعریفی که خود او (شهید صدر) از اصول می‌دهد، بر می‌گردد.

مبادی تصویری

- بعد از شیخ طوسی و سید مرتضی تا زمان میرزای قمی - صاحب قوانین - تعریفی در کلمات اصولی ها نمی بینیم.

مبادی تصویری

- برخی مثل محقق حلی در معارج به جای تعریف علم اصول فقه، لفظ اصول فقه را معنا کرده و گفته-اند: اصل چیزی است که چیز دیگری بر آن مبتنی گردد، اصل ریشه و پایه است، پس اصول فقه یعنی ریشه‌ها و پایه‌های فقه.
- این تعریف بیانگر لفظ اصول فقه است. با این تعریف معلوم نمی‌گردد که چه مسأله‌ای، مسأله‌ی اصولی به حساب می‌آید.

تعريف مَدْرَسِي علم اصول

- تعریفی که میرزای قمی در قوانین از اصول فقه عرضه کرد، بعد از وی به صورت تعریفی کلاسیک و مَدْرَسِي از اصول باقی ماند.
- وی علم اصول را چنین تعریف نمود:
- «الاصول هو العلم بالقواعد الممهدة لاستنباط الاحكام الشرعية».
- این تعریف، تعریف علم اصول فقه است، از این روی، کلمه‌ی علم در آن به کار رفته و با این تعریف معیار اصولی بودن مسایل اصولی بیان شده است.

تعريف مَدْرَسِي علم اصول

- با کلمه-ی «قواعد» که مراد از آن قضایای کلی است، گزاره‌های جزئی از تعریف خارج می‌شود.
- کلمه‌ی «ممهدة» در این تعریف به معنای مدونه استعمال شده است.
- پس مسایل اصولی، قواعدی هستند که برای استنباط تدوین یافته-اند.

تعريف مَدْرَسِي علم اصول

-
- مراد از «استنباط» در این تعریف، تحصیل حجت یعنی دست یابی به حجت بر یک مطلب یا حکم است
- و مقصود از حکم شرعی، احکامی است که شارع بیان نموده، چه حکم تکلیفی باشد و چه حکم وضعی.

تعریف مَدْرَسِی علم اصول

- با توجه به آنچه بیان شد، مسایل اصول، قضایای کلیه‌ای هستند که برای دست‌یابی به حجت بر حکم شرعی آماده شده باشند.

تعریف مَدْرَسِی اصول در نگاه اصولی‌ها

- صرف نظر از اشکالات جزئی* دو اشکال عمده در مورد این تعریف مطرح شده است:
- ا. عدم جامعیت تعریف.
- ب. عدم مانعیت تعریف.
- * از جمله‌ی آنها، عدم شمول تعریف نسبت به قضایای بدیهی است. برخی گفته‌اند: تعریف، قضایای بدیهی را در بر نمی‌گیرد، در حالی که ممکن است در علم اصول از بدیهیات سخن بگوییم. اما واقع این است که در علم اصول به آن معنا از قضایای بدیهی بحث نمی‌شود (ر.ک: محقق رشتی، بدائع الافکار، ص ۲۶؛ سید محمد حسین شهرستانی، غایه المسئول فی علم الاصول، تقریر درس فاضل اردکانی، ص ۴).

أ. عدم جامعیت تعریف

- جامع نبودن تعریف میرزای قمی از جهات مختلف قابل طرح است:

أ. عدم جامعیت تعریف

- اول: در تعریف، قید «لاستنباط الاحکام الشرعية» وجود دارد و این قید، اصول عملی عقلی را خارج می‌نماید. اصول مزبور در واقع احکام عقل و حجت عقلی می‌باشند؛ آنها حکم شرعی نیستند.

أ. عدم جامعیت تعریف

- مثلاً در براءت عقلی گفته می-شود: تا وقتی الزام برای مکلف احراز نشده، مکلف در مقابل آن مسئولیتی ندارد، اگر چه در واقع الزامی وجود داشته باشد.
- چنین امری حکم شرعی را برای مکلف بیان نمی-کند، فقط تنجیز را که یک حکم عقلی است، نفی می نماید.
- به بیان دیگر براءت عقلی بیان می دارد که حکم شرعی بدون احراز برای مکلف منجز نمی شود.

أ. عدم جامعیت تعریف

- دوم: تعریف مذکور، امارات را در بر می گیرد؛ اما شامل اصول عملیه نمی شود. زیرا اصول عملیه برای کشف حکم و استنباط به کار نمی روند.

أ. عدم جامعیت تعریف

- سوم: این تعریف، بنا بر بعضی مبانی، امارات را نیز شامل نمی‌شود. زیرا در امارات سه مبنای مهم وجود دارد:
- ۱. حجیت اماره به معنای جعل حکم مماثل با حکم واقعی است. وقتی خبر واحدی مثلاً بر وجوب عملی دلالت کند، نتیجه‌ی این معنا که خبر واحد حجت است، جعل حکمی مطابق با اماره شبیه حکم واقعی است. این حکم، حکم ظاهری است. این مبنا، که مبنای شیخ انصاری است، اصطلاحاً مبنای جعل حکم مماثل نام دارد.